

بررسی چگونگی ایجاد روش‌شناسی آترناتیو در علوم اجتماعی براساس الگوی نظریه زمینه‌ای

حسین هرسیج^۱

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان

رئوف رحیمی

دکتری گروه علوم سیاسی دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱۴ - تاریخ تصویب: ۹۴/۲/۲۲)

چکیده

هدف پژوهش حاضر، بررسی چگونگی ایجاد روش‌شناسی آترناتیو در علوم اجتماعی با استفاده از رهیافت کیفی نظریه زمینه‌ای و اجرای کارگاه‌های گروه متمرکز و مصاحبه نیمه‌ساختارمند با استادان متخصص در روش‌شناسی علوم اجتماعی است. روش پژوهش، کیفی و رویکرد، نظریه زمینه‌ای است که در سال ۹۳-۱۳۹۲، کارگاه‌های گروه متمرکز و مصاحبه نیمه‌ساختارمند با مشارکت استادان متخصص در روش‌شناسی در چند گروه انجام گرفت. ضرورت استفاده از روش کیفی در این پژوهش، شناخت عوامل زمینه‌ای است. تحلیل داده‌های پژوهش و مدل نظری، بیانگر این است که شرایط علی و ساختاری تکثر فرهنگی و روش‌شناسی، سردرگمی در انتخاب نوع روش‌شناسی و ناقص بودن هر یک از روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی، به راهبردهای ترکیب متفاوت روش کمی و کیفی و برقراری تعامل بین روش‌شناسی‌های موجود منجر می‌شود که تحت تأثیر شرایط مداخله‌گری مانند تأثیر متقابل موضوع و روش بر یکدیگر و نگرستن به هر چیز در بستر خودش، به شکل‌گیری روش‌شناسی آترناتیو منجر می‌شود. در این مقاله الگوی روش‌شناسی آترناتیو در علوم اجتماعی ارائه می‌شود.

واژگان کلیدی

ترکیب متفاوت روش کمی و کیفی، روش‌شناسی آترناتیو، روش‌شناسی تعامل‌گرا، علوم اجتماعی، نظریه زمینه‌ای.

مقدمه

روش‌شناسی، شیوه‌اندیشیدن درباره مطالعه واقعیت‌های اجتماعی است (استراوس و کوربین، ۱۳۹۰). فیلیسین شاله (۱۳۵۰) در تعریف روش‌شناسی می‌گوید: فلسفه علمی را منطق عملی یا روش‌شناسی [شناخت روش] نیز می‌توان نامید. اما روش مجموعه‌ای از ترتیبات عملی یا رویه‌ها و تکنیک‌هایی است که برای گردآوری و تحلیل داده‌ها به کار می‌آیند. اهمیت روش‌شناسی این است که به ما کمک می‌کند ماهیت حقیقی واقعیت‌های اجتماعی را درک کنیم. انسان نمی‌تواند به حقیقت مطلق دست یابد، اما امید است پژوهش، انسان را به فهم بهتری از طرز کار جهان از جمله جهان اجتماعی رهنمون کند. این پژوهش به روش رویکرد نظریه زمینه‌ای انجام می‌گیرد. به گفته گلیزر، نظریه زمینه‌ای به وجود آوردن نظریه به صورت استقرایی از طریق تحلیل کیفی داده‌های کیفی یا کمی است. در حقیقت در اینجا بین تحلیل کیفی و داده‌های کیفی تمایز وجود دارد و تحلیل کیفی را می‌توان روی داده‌های کمی نیز انجام داد. برای مشخص کردن معنای واقعی تحلیل کیفی، گلیزر (۲۰۰۹) می‌گوید: تحلیل کیفی یعنی هر نوع تحلیلی که یافته‌ها یا مفاهیم و فرضیاتی را، مانند آنچه در نظریه زمینه‌ای است، تولید می‌کند که از طریق روش‌های آماری به دست نیامده‌اند. به نظر استراوس و کوربین نظریه زمینه‌ای یک روش‌شناسی عمومی برای توسعه نظریه براساس گردآوری نظام‌مند داده‌ها و تجزیه و تحلیل آنهاست و در طول فرایند تحقیق ساخته و پرداخته می‌شود (استراوس و کوربین، ۱۳۸۵). بین مجموعه داده‌ها و تجزیه و تحلیل آنها کنش متقابل وجود دارد. پاول در مورد کاربرد ماهیت مطالعات نظریه زمینه‌ای به عنوان روش‌شناسی می‌گوید: مطالعاتی است که از روش استقرایی؛ توسعه منظم رده‌بندی‌ها و نظریه‌ها؛ تحلیل جامع؛ توصیف و مقایسه‌های مداوم داده‌های جمع‌آوری شده در مورد پدیده‌ها سود می‌جوید (Mansourian, 2006:3-5). برخی ویژگی‌های روش نظریه زمینه‌ای عبارتند از: ۱. بیشتر نظریه را می‌سازد، نه آنکه آن را بیازماید؛ ۲. ابزار تحلیل را برای کار با انبوه داده‌های خام در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد؛ ۳. به تحلیل‌گر کمک می‌کند تا معانی مختلف پدیده‌ها را نیز لحاظ کند؛ ۴. پژوهشگر را وادار می‌دارد همزمان منظم و خلاق باشد و همچنین مفاهیمی را که سنگ بنای نظریه‌اند شناسایی کند،

بپروراند و به هم ربط دهد (Strauss and Corbin, 1998:4-8).

مراحل و ترتیبات مقایسه، طرح پرسش و نمونه‌گیری مبتنی بر مفهوم‌های نظری، مشخصه‌های اساسی روش‌شناسی زمینه‌ای است که آن را از سایر روش‌ها مجزا می‌کنند و ابزار پروراندن نظریه را در اختیار می‌گذارند (Strauss, 1987:6-7). روش‌شناسی که اغلب نظریه زمینه‌ای خوانده می‌شود، در اصل توسط دو جامعه‌شناس آمریکایی به نام‌های بارنی گلیزر و آنسلم استراوس به وجود آمده است (Glaser, 1978, 1992; Glaser & Strauss, 1967; Strauss, 1987). بر

این اساس، هدف اصلی این تحقیق، بررسی چگونگی ایجاد روش‌شناسی آلترناتیو در علوم اجتماعی براساس نظریه زمینه‌ای است. با توجه به موارد مطرح‌شده، پرسش‌هایی که این پژوهش به دنبال پاسخ به آنهاست عبارتند از: روش‌شناسی آلترناتیو چیست؟ روش‌شناسی آلترناتیو چگونه ایجاد می‌شود؟ چرا روش‌شناسی آلترناتیو در حال حاضر ضرورت دارد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها از روش نظریه زمینه‌ای استفاده شده است. با بهره‌گیری از این روش‌شناسی به روش کیفی، تلاش داریم در حد امکان به پرسش‌های مذکور پاسخ دهیم. به‌منظور پاسخ به پرسش‌های مذکور، این مقاله در دو بخش سازماندهی شده است: در بخش اول با رویکرد توصیفی، روش‌شناسی و روش پژوهش توضیح داده می‌شود و در بخش دوم، انواع کدگذاری و تحلیل داده‌های حاصل از مصاحبه به روش نظریه زمینه‌ای انجام می‌گیرد تا با توصیف، مفهوم‌سازی و ارائه مدل، در نهایت چگونگی ایجاد روش‌شناسی آلترناتیو در علوم اجتماعی مشخص شود.

روش تحلیل داده‌ها و نمونه‌گیری

در روش نظریه زمینه‌ای، گردآوری داده‌ها و تحلیل آنها یک در میان انجام می‌گیرد. تحلیل با نخستین مصاحبه و مشاهده آغاز و به مصاحبه و مشاهده بعدی منجر می‌شود و مصاحبه بعدی با تحلیل بعدی و مصاحبه و کار میدانی پس از آن ادامه می‌یابد (Strauss and Corbin, 1990:10). (12) در روش نظریه زمینه‌ای گردآوری داده‌ها را تحلیل هدایت می‌کند. از این رو در جریان پژوهش میان پژوهشگر و عمل پژوهش تعامل دائمی وجود دارد. عینیت برای رسیدن به تفسیر بی‌طرفانه و دقیق از رویدادها ضرورت دارد. از آن طرف حساسیت پژوهشگر برای درک ظرایف و معناهای داده‌ها و تشخیص ربط بین مفاهیم لازم است. هم عینیت و هم حساسیت برای کشف لازم‌اند؛ گوهر کشف برقرار کردن ارتباط محکم میان آنچه از قبل می‌دانستیم با آنچه تا اکنون ناشناخته مانده است (Strauss, & Corbin, 1987). در روش نظریه زمینه‌ای حدود پنجاه مصاحبه یا مشاهده برای مطالعه کافی دانسته شده است (Sandelowski, 1995:1-3). در تحقیقات کیفی، اشباع ارتباط نزدیکی با حجم نمونه دارد و تکرار نکات مهم و برجسته در صورت ادامه مطالعه، نشانه کفایت حجم نمونه است. در این تحقیق پس از تعیین پرسش‌ها و طراحی چارچوب طرح در مراحل میانی، با توجه به امکانات مطالعه میدانی، داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته گردآوری شد. در تحقیق حاضر بیش از صد مصاحبه عمیق و نیمه‌ساختاری در میان استادان متخصص در روش‌شناسی در دانشگاه‌ها و پژوهشکده‌های تهران، اصفهان و قم در سال ۹۳-۱۳۹۲ انجام گرفت.

پیشینه موضوع از نظر مصاحبه‌شوندگان

از نظر مصاحبه‌شوندگان، صاحب‌نظران داخل کشور برای بومی‌سازی در ایران سه رویکرد زیر را مطرح کرده‌اند:

۱. عده‌ای از صاحب‌نظران بومی‌سازی علوم اجتماعی در ایران، بحث تغییر مبانی علوم اجتماعی را مطرح کرده‌اند؛ به این معنا که باید مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی را به روش‌های تحقیق حاکم ساخت؛ یعنی روش‌های جدید تحقیق، در پارادایم اسلامی مطرح شود. بنابراین به طرح و تدوین روش‌شناسی متفاوت از روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی، براساس مبانی اسلامی معتقدند.

۲. آیت‌الله مصباح و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه معتقدند، تعریف انسان باید از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی اخذ شود و روش‌های وحیانی در کنار روش‌های تجربی موجود، به‌کار گرفته شود تا بتوان مسائل موجود در جامعه اسلامی را بررسی کرد؛ یعنی ایجاد تلفیق بین روش غرب و ایران.

۳. عده‌ای دیگر که در فرهنگستان علوم اسلامی فعالیت دارند، معتقدند که باید منطق تا فلسفه روش و روش‌شناسی را از متون دینی به‌دست آورد. به‌عبارت دیگر، معتقدند در کنار احکام تکلیفی، احکام ارزشی و توصیفی وجود دارد که آن احکام توصیفی، احکام منطق و روش تحقیق هستند. بنابراین به نظر آنها، با ابداع این مبانی می‌توانیم به بررسی مسائل جمهوری اسلامی بپردازیم و تمدن جدید اسلامی را بسازیم. از نظر پژوهشگران فرهنگستان ما باید بین دین، عقل و تجربه رابطه برقرار کنیم؛ یعنی روشی را طرح کنیم که حاصل ضرب این سه منبع شناخت را به‌دست دهد.

از نظر مصاحبه‌شوندگان مقاله حاضر، دیدگاه‌های مذکور در مورد بومی‌سازی علوم اجتماعی در ایران، چستی و چرایی مطرح کرده‌اند، اما چگونگی تحقق روش‌شناسی‌های مورد نظرشان را توضیح نداده‌اند؛ یعنی این دیدگاه‌ها کلی‌اند و وارد جزئیات نشده‌اند. از نظر مصاحبه‌شوندگان گزاره‌هایی که ما در اختیار داریم، از نظریه‌های غربی اخذ شده است، زیرا ما نهادهایی مانند برنامه و بودجه، بانک، مجلس، بورس، بنگاه‌ها، تولید دانش بنیاد، بیمه و... را از غرب گرفته‌ایم. اصول حاکم بر برخی نهادها مانند بانک، با ارزش‌های ما تضاد دارد، مانند بهره بانکی و هنوز اقدامی اساسی انجام نگرفته است تا اصولی بر بانک‌های ایران حاکم شود که ضمن ایجاد انگیزه سپرده‌گذاری در میان مردم جامعه، مشکل شرعی نیز نداشته باشد. بنابراین، نظریه باید در اجرا بر واقعیت‌های موجود در جامعه ایران منطبق باشد. برای این کار نظریه‌های غربی باید پالایش و بومی‌سازی شود. در این میان روش‌شناسی آلترناتیو پیشنهادی این مقاله به‌عنوان الگوی روش‌شناسی، می‌تواند در تولید نظریه بومی و بومی‌سازی و پالایش نظریه‌های

غربی به ما کمک کند. در مجموع باید نهادهای مذکور تغییر یابد. در صورت اصلاح نهادها، می‌توان براساس آنها نظریه‌پردازی کرد. هرچند نظریه باید با واقعیت‌ها منطبق باشد، کارکرد نظریه این است که می‌تواند واقعیت‌ها را نیز تغییر دهد و اصلاح کند. سؤالی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که چرا نظام فلسفی مبتنی بر اندیشه اسلامی در ایران تأسیس نشده است تا نظام معرفتی ما مبتنی بر آن شکل بگیرد؟ مصاحبه‌شوندگان بیان داشتند، پاسخ به این پرسش به بررسی تحلیلی تاریخ فلسفه در جهان اسلام، نیاز دارد. از نظر آنها فلسفه اسلامی در گذشته از فلسفه مضاف مانند فلسفه سیاسی فاصله گرفت و انتزاعی شد. این مسئله موجب شد فلسفه به گرداب جدایی از واقعیت‌ها بیفتد که هنوز ادامه دارد. برای مثال در غرب مدینه فاضله با رنسانس و نوزایی تحقق یافت که مبتنی بر فلسفه مدرنیسم بود، اما مدینه فاضله فارابی در اندیشه اسلامی جای نداشت و هیچ جای جهان اسلام نیز مصداق نداشته و ندارد. در ایران نیز نوعی دوگانگی یا دوییت بین حوزه و دانشگاه وجود دارد. بنابراین در روش دانشگاه و حوزه نیز این دوگانگی وجود دارد. در واقع دوگانگی بین حوزه و دانشگاه موجب دوگانگی روش‌شناسی حوزه و دانشگاه نیز شده است. در ایران دانشگاه روش‌شناسی خود را از دانشگاه می‌گیرد، ولی حوزه در زمینه فقه کار می‌کند. سایر علوم اسلامی در حوزه در حاشیه قرار دارند. از این‌رو روش‌شناسی فقه بسیار مورد توجه حوزه است. از آنجا که کار اصلی حوزه فقه است، روش‌شناسی فقه غلبه پیدا کرده است. از سوی دیگر، کار بین‌رشته‌ای در ایران زیاد رونق ندارد، ولی کار بین‌رشته‌ای در کشورهای پیشرفته بهتر انجام می‌گیرد. در واقع روش‌شناسی تا حدی مرهون کار بین‌رشته‌ای مانند فلسفه علم است. کشورهای توسعه‌یافته به دلیل نهادینه شدن انواع رشته‌های بین‌رشته‌ای، هاضمه بهتری برای علوم اجتماعی از خود نشان داده‌اند. ایران در زمینه روش‌شناسی مانند حوزه‌های دیگر پیشرفت چندانی ندارد. علت این وضعیت، سنت تاریخی ایران است. در انگلستان و بقیه کشورهای مکتب‌خانه‌های قدیمی توسعه یافتند و دانشگاه‌های امروز شدند. اما مکتب‌خانه‌های ایران توسعه پیدا نکردند. مکتب‌خانه‌های قدیمی ایران نتوانستند خودشان را با علم جدید وفق دهند و هاضمه خوبی نداشتند تا توسعه پیدا کنند و دانشگاه شوند. در سال ۱۷۵۰ انقلاب صنعتی در اروپا رشد کرد، ولی این فرایند در سیستم سنتی ایران رسوخ نکرد و سیستم مکتب‌خانه‌های قدیمی این کشور نتوانست به دانشگاه تبدیل شود و علوم مختلف را در خود جا دهد. در زمان رضاشاه دانشگاه به شیوه غربی وارد کشور شد؛ یعنی دانشگاه که در زمینه غرب توسعه یافته بود، وارد زمینه ایران شد. امیرکبیر در این زمینه با تأسیس دارالفنون پیشروست. از تأسیس دارالفنون سیستم دوقطبی یا دوگانگی حوزه و دانشگاه در کشور شکل گرفت. مکتب‌خانه‌های قدیمی نتوانستند دارالفنون را در خود هضم کنند و توسعه دهند. در نتیجه، به‌طور رسمی دانشگاه در سال ۱۳۱۳

توسط رضاشاه تأسیس شد. سیستم دوقطبی از آن زمان که میان دانشگاه و حوزه شکل گرفت، در کنار هم تا اکنون کار کرده‌اند. چهار تا پنج قرن قبل، دانشگاه در لندن ایجاد شد، درحالی‌که دانشگاه جندی‌شاپور ۲۰۰۰ سال سابقه دارد؛ یعنی به دوره ساسانیان (پیش از ظهور اسلام) برمی‌گردد. پس کشور ایران دانشگاه را خیلی قبل از سال ۱۳۱۳ داشته است. با ورود اسلام به ایران که مربوط به دوره بعد از ساسانیان است، ایران جزیی از قلمرو خلافت شد. قرون چهارم و پنجم اوج شکوفایی علمی ایران است. بعدها با ظهور غزنویان و سلجوقیان، رونق علمی در ایران از بین رفت. در این دوره دانشگاه‌ها به نظامیه تبدیل شدند و تحت سلطه حکومت قرار گرفتند. در نتیجه، علوم، در این مقطع از تاریخ ایران، توسعه نمی‌یابد. در زمان صفویان نیز سیستم رسمی روحانیت شیعه شکل گرفت و حوزه علمیه رونق پیدا کرد و به زمان قاجار رسید. در این دوره نیز مکتب‌خانه‌ها به دانشگاه تبدیل نشدند و در نتیجه با سقوط قاجار، رضاشاه، دانشگاه را از غرب وارد ایران کرد. در مورد کارکرد دیگر دانشگاه در کنار آموزش (پژوهش) از آنجا که تحصیلات تکمیلی بیشتر کار پژوهشی انجام می‌دهد، به دلیل اینکه تحصیلات تکمیلی سابقه زیادی در ایران ندارد، کار پژوهشی نیز در ایران اندک است و سابقه زیادی ندارد. بنابراین ایران تا اکنون موفق به تأسیس نظام فلسفی مبتنی بر اندیشه اسلامی نشده است. در نتیجه نمی‌تواند روش‌شناسی بومی مبتنی بر نظام فلسفی خود داشته باشد. تحصیلات تکمیلی که با کار پژوهشی تولید علم می‌کند، در ایران در دهه ۱۳۶۰ تأسیس شده است. پس تحصیلات تکمیلی در ایران نوظهور است، اما در غرب از قبل بوده و تحصیل‌کنندگان ما در مقاطع تحصیلات تکمیلی قبل از دهه ۱۳۶۰ تحصیل کرده غرب بوده‌اند. از این‌رو هنوز در ایران مشخص نشده که آیا علوم اجتماعی یک کل است که بخشی از آن در دانشگاه و بخشی در حوزه قرار دارد؟ یا اگر همه آنها مربوط به حوزه است نقش دانشگاه در این میان چیست؟ یا اگر مربوط به دانشگاه است، حوزه چه نقشی باید داشته باشد؟ رابطه دانشگاه و حوزه چگونه باشد؟ پاسخ به این پرسش‌ها به تحقیق دیگری نیاز دارد که در این مجال نمی‌گنجد.

در مجموع به دلایل مذکور سنت علمی قدیمی ما زمینه لازم را برای توسعه فلسفه فراهم نمی‌کرد. برای مثال ملاصدرا که بر خلاف تفکر آن مکتب‌خانه‌های سابق یا سیستم سنتی آموزش فکر کرد، سال‌ها مخفی زندگی کرد و مجبور به فرار از دست علما شد. بعدها خلفای اسلامی ظهور یافتند و پول زیادی برای ترجمه خرج کردند. از این طریق میراث علمی یونان وارد جهان عرب شد و در اختیار جهان اسلام قرار گرفت. در ایرن نیز در قرون سوم و چهارم میراث علمی یونان توسعه یافت. بنابراین روش‌شناسی بومی به تأسیس نظام فلسفی نیاز دارد و تا زمانی که نظام فلسفی مبتنی بر اندیشه اسلامی-ایرانی تأسیس نشود، ایران، روش‌شناسی بومی مستقلی نخواهد داشت. بر این اساس در این مقاله تلاش می‌شود روش‌شناسی آلترناتیوی ارائه

شود تا حداقل با مبانی فرانظری و جهان‌بینی ما تطابق بیشتری داشته باشد و بتوان از آن برای پالایش نظریه‌های غربی استفاده کرد. در نتیجه در پژوهش حاضر تلاش می‌شود روش‌شناسی مذکور در علوم اجتماعی، ارائه شود.

کدگذاری باز، محوری و گزینشی روش‌شناسی آلترناتیو

در این بخش برای کدگذاری روش‌شناسی آلترناتیو، سؤال مصاحبه‌کننده از مصاحبه‌شوندگان این است که روش‌شناسی آلترناتیو در علوم اجتماعی چیست؟ چگونه ایجاد می‌شود و در حال حاضر چه ضرورتی دارد؟

نظر مصاحبه‌شوندگان تا مرحله اشباع نظری

تکثر روش‌شناسی، ضرورت تعیین نحوه استفاده از آنها در پژوهش علوم اجتماعی را چند برابر کرده است [تکثر روش‌شناسی و سردرگمی در انتخاب نوعی از آن]. روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی مشکل دارند، زیرا ناقص‌اند و به‌تنهایی برای پاسخ به پرسش‌های پژوهش کافی نیستند [ناقص بودن هر یک از روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی]. با برقراری تعامل و مبادله بین روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی می‌توان روش‌شناسی آلترناتیو ایجاد کرد [برقراری تعامل بین روش‌شناسی‌های موجود]. برای طرح روش‌شناسی آلترناتیو و بومی می‌توان از افق‌های فکری گادامر استفاده کرد، یعنی هر بومی افق خاص خودش را دارد. بنابراین باید در آن افق نگریسته شود [نگریستن به هر چیز در بستر خودش]. اینجا می‌تواند محل تولد روش‌شناسی بومی باشد [افق خاص داشتن روش‌شناسی بومی]. روش‌شناسی انتقادی و تفسیری اگر افقشان به هم نزدیک شوند، می‌توانند آلترناتیو و رویکرد جدیدی به‌وجود آورند [روش‌شناسی تعامل‌گرا، روش‌شناسی آلترناتیو و بومی]. موضوع بر روش تأثیر می‌گذارد و هر روشی نیز متناسب با موضوع مورد بررسی توسط پژوهشگر انتخاب می‌شود [تأثیر متقابل روش و موضوع بر یکدیگر]. روش‌شناسی آلترناتیو را می‌توان از طریق ترکیب روش کمی و کیفی به شکل متفاوت در علوم اجتماعی ایجاد کرد [ترکیب متفاوت روش کمی و کیفی]. روش‌شناسی آلترناتیو ممکن است پیامدهایی داشته باشد. از جمله می‌توان به مواردی مانند حل مسائل بومی و نظریه‌پردازی اشاره کرد. همچنین روش‌شناسی آلترناتیو موجب ایجاد توازن بین موضوعات مختلف علوم اجتماعی و روش‌شناسی این علوم می‌شود [روش‌شناسی آلترناتیو رفع‌کننده نیازهای پژوهشی]. بنابراین تنها اعتباری که می‌توان به روش بومی داد، تکثر فرهنگی است [اعتبار روش‌شناسی بومی به‌دلیل تکثر فرهنگی]. اینکه از چه راهی و با چه ابزاری پیش برویم، تحت تأثیر این است که زمینه فرهنگی و تاریخی چیست

[تأثیر زمینه‌ها بر انتخاب نوع روش]. با وجود این، با همین روش‌شناسی‌های موجود در صورت برقرار کردن تعامل و مبادله میان آن‌ها به‌منظور تکامل یافتن روش‌شناسی‌های موجود، می‌توان به پرسش‌های پژوهش پاسخ داد [پروراندن روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی].

یادداشت تحلیلی نخست

در این یادداشت‌های تحلیلی برای جلوگیری از افزایش حجم مقاله و به‌دلیل اینکه امکان تحلیل همه کدهای ذکرشده در اینجا وجود ندارد، صرفاً سه مورد از آنها که اهمیت بیشتری دارند، تحلیل می‌شوند. نخستین چیزی که در این پاراگراف اهمیت بیشتری دارد، مفهوم «مبنای روش‌شناسی بومی تکثر فرهنگی» است. هر یک از این مفاهیم به چه معناست. روش‌شناسی به معنای چگونگی اندیشیدن در مورد پدیده‌ها، حوادث و رویدادها، بومی‌سازی نیز یعنی منسوب به بوم که به معنای سرزمین خاص است و تکثر فرهنگی نیز به معنای بسیار شدن یا زیاد شدن یا بودن علم و معرفت، ارجح‌ها و ارزش‌ها یا عقل و تدبیر است (فرهنگ لغت معین، دمخدا و عمید). به‌نظر می‌رسد بهتر است برای روشن شدن معنای روش‌شناسی بومی، موضوع نظریه بومی را شناسایی کنیم که چه تفاوت‌ها و تشابهاتی از لحاظ ویژگی‌ها و ابعاد این ویژگی‌ها با نظریه مورد نظریتیویست‌ها دارد. از منظر معرفت‌شناسی می‌توان نظریه بومی را در راستای نظریه‌پردازی پست‌مدرن به‌شمار آورد (تولید نظریه بومی به‌دلیل نهادینه شدن و به‌کارگیری نظریه‌های پست‌مدرن در جهان، قابل توجیه علمی نیز است). نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت از جمله هورکهایمر و آدورنو با نقد عقل مدرن سعی می‌کنند از دیدگاه شیء‌گونه به انسان فاصله بگیرند و آن را مطالعه کنند. اندیشمندان پست‌مدرنی همچون گادامر، فوکو و دریدا با نقد نگاه پوزیتیویستی به نظریه علمی به‌عنوان پدیده خالی از ارزش، به مسئله دخالت فرهنگ در آن می‌پردازند. به همین دلیل می‌توان گفت ادامه راه مطالعات انتقادی، نقطه عزیمت مطلوبی برای بومی کردن نظریه‌های علوم اجتماعی است، زیرا دخالت فرهنگ در نظریه‌های علوم اجتماعی و خالی نبودن آنها از ارزش‌ها، زمینه تکثر نظریه‌ها و تقسیم آن را فراهم می‌کند و تا زمانی که تکثر فرهنگی بر جهان حاکم است، امکان شکل‌گیری یکپارچگی فرهنگی و نظریه‌های علمی در علوم اجتماعی وجود ندارد.

بنابر نگاه تفهیمی موضوعات علوم اجتماعی به‌دلیل شدت حساسیت و سیال بودن فرهنگی و تغییراتی که در محیط‌های مختلف پیدا می‌کنند، همواره موضوعاتی منحصر به فردند و اگر به لحاظ نظری تعمیم‌پذیر باشند، به‌دلیل تنوع فراوانی که در موضوعات آنهاست، به‌سادگی تعمیم‌پذیر نیستند. در جهان دو نوع تفاوت قابل شناسایی است؛ یکی تفاوت بین رفتار و قصد

و انگیزه افراد در یک جامعه خاص که ناشی از انتخاب و اختیار افراد است و نوع دیگر تفاوت میان افراد، به تفاوت افراد یک جامعه با جامعه دیگر مربوط می‌شود که این نوع تفاوت علاوه بر انتخاب متفاوت می‌تواند ناشی از زمینه، ارزش‌ها، دین و معانی متفاوت باشد. تفاوتی که مبنای تکثر فرهنگی است، تفاوت ناشی از انتخاب فردی نیست، بلکه تفاوتی است که از یک سو با اقتدار یا باقی ماندن مرز و بوم ارتباط دارد و از سوی دیگر ناشی از تفاوت‌های فرهنگی به خصوص تفاوت‌های دینی و مذهبی است. آنچه مانع اصلی یکپارچگی فرهنگی می‌شود و تکثر فرهنگی را حفظ می‌کند، حاکمیت ادیان و مذاهب مختلف در جهان است و تا زمانی که مرز و بوم باقی مانده است و دین واحد بر بشریت حاکم نباشد، امکان یکپارچگی فرهنگی به‌طور کامل و بدون تعارض وجود ندارد. در فرهنگ، عناصر اعتقادی مانند دین و مذهب وجود دارد و اعتقادات افراد را نمی‌توان به‌سادگی تغییر داد. تفاوت‌های دینی، مردمان را از یکدیگر جدا می‌کند. اعتقادات و دین و مذهب مشترک، افراد را به‌سوی هم می‌کشاند و موجب اعتماد و همکاری می‌شود. این وضع پرسش‌هایی را برمی‌انگیزد. برای مثال اقتدار و نظام معنایی چگونه مبنای تکثر فرهنگی قرار گرفته است؟ آیا علم نیز مانند فرهنگ می‌تواند متکثر باشد؟ آیا تکثر روش‌شناسی، موجب تکثر علم شده است؟ در صورتی که تکثر روش‌شناسی، موجب تکثر علم شود، در بین روش‌شناسی‌های متکثر کدام یک از آنها برای تولید علوم اجتماعی بومی مناسب است؟ آیا روش‌شناسی بومی می‌تواند تولید کرد؟ اینها پرسش‌هایی است که باید در فرایند بومی‌سازی در ذهن پژوهشگران باشد.

یادداشت تحلیلی دوم

مفهوم مهم دیگر در پاراگراف بالا، «روش‌شناسی تعامل‌گرا» است. هر یک از این مفاهیم به چه معناست. روش‌شناسی به معنای چگونگی اندیشیدن در مورد پدیده‌ها، حوادث و رویدادها، و تعامل‌گرا نیز یعنی دادوستدکننده. روش‌شناسی تعامل‌گرا روش‌شناسی است که از طریق پروراندن روش‌شناسی انتقادی و تفسیری و نزدیک کردن افق آنها به یکدیگر و با استفاده ابزاری از روش‌شناسی پوزیتیویستی به‌دست می‌آید. بنابراین برقراری تعامل برای مبادله ویژگی‌ها و ابعاد ویژگی‌ها بین روش‌شناسی انتقادی، تفسیری و پوزیتیویستی می‌تواند به ایجاد روش‌شناسی تعامل‌گرا در علوم اجتماعی منجر شود. آنچه ضرورت روش‌شناسی تعامل‌گرا ایجاد کرده این است که هیچ‌کدام از روش‌شناسی‌های انتقادی، تفسیری و پوزیتیویستی نمی‌توانند همه‌جانبه‌نگری را در مطالعه موضوعات مختلف در علوم اجتماعی تحقق بخشند، زیرا با وجود ادعای هر یک از روش‌شناسی‌ها به کلی و جامع بودن، ناقص و جزئی‌اند و تنها با برقراری مبادله و تعامل بین روش‌شناسی‌های مذکور، روش‌شناسی کامل و جامع تحقق

می‌یابند؛ یعنی در پژوهش حاضر، روش‌شناسی انتقادی، تفسیری و پوزیتیویستی زیرمجموعه روش‌شناسی تعامل‌گرا محسوب می‌شوند. از این رو لازم است تعاملی بین روش‌شناسی‌های موجود برقرار شود تا ویژگی‌ها و ابعاد ویژگی‌های روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی جرح و تعدیل شوند. توجه روش‌شناسی انتقادی به بی‌طرف نبودن علم، حساسیت به وضعیت جامعه، امکان استفاده روش کمی و کیفی در آن، تجویز و تبیین ساختارهای اجتماعی، پیوند دادن نظریه با عمل، توجه به عینیت و ذهنیت و نسبت بین آنها، توجه به تغییر و تحول و مواردی از این دست، از نقاط قوت این روش‌شناسی است. از سوی دیگر رادیکال بودن، بی‌توجهی به جنبه‌های مثبت سنت، ایدئولوژی کردن علم به دلیل تعیین هدف رهایی‌بخشی برای علم، انعطاف‌ناپذیری، بی‌توجهی به انتقادهای بدبینی افراطی به وضع موجود و تلاش برای تغییر آنها و مواردی از این دست، از ضعف‌های این روش‌شناسی است که انتقادهایی را در پی داشته است. روش‌شناسی انتقادی می‌تواند از طریق تعامل با روش‌شناسی تفسیری ضعف‌های خود را برطرف کند. از طریق تعامل با روش‌شناسی تفسیر و پوزیتیویستی می‌تواند ویژگی محافظه‌کاری را از روش‌شناسی‌های مذکور بگیرد و از این طریق ویژگی رادیکال بودن خود را تعدیل کند.

روش‌شناسی انتقادی و پوزیتیویستی می‌توانند توجه به دانش عامه را از روش‌شناسی تفسیری بگیرند و ویژگی خود را که تأکید صرف بر دانش دانشمندان متخصص است، تعدیل کنند؛ همچنین از این طریق نظریه‌هایی را ارائه دهند که کمتر انتزاعی و منطبق با واقعیت‌های اجتماعی باشند، زیرا دانش عامه تا حدود زیادی واقعیت‌های جامعه را در درون خود دارد. همچنین می‌توانند با اخذ و توجه به دانش عامه به‌عنوان ویژگی روش‌شناسی تفسیری، ویژگی بدبینی و پست شمردن آگاهی عامه خود را تعدیل کنند. تعامل بین آنها موجب می‌شود هر سه روش‌شناسی هم به دانش عامه و هم به دانش متخصصان توجه کنند و نظریه‌های معتبرتری را در علوم اجتماعی ارائه دهند. روش‌شناسی انتقادی برای علم هدف تعیین کرده است؛ هدف علم را رهایی انسان می‌داند. این هدف با هدف حقیقت‌یابی علم ناسازگار است. از سوی دیگر، روش‌شناسی تفسیری هدف علم را فهم معانی رفتارکنشگران انسان تلقی می‌کند، آن هم فهم آنچه کنشگران خود به زبان می‌آورند. درحالی‌که خودکنشگران گاهی به دلیل دانش ناکافی نمی‌توانند معنای رفتارشان را تبیین کنند یا اصلاً ناخودآگاه رفتاری انجام می‌دهند. همچنین گاهی افراد تحت تأثیر ساختارها رفتار می‌کنند و نمی‌دانند منشأ رفتارشان از کجاست، ولی رفتاری انجام می‌دهند یا گاهی از روی اجبار بدون قصد و نیت قبلی رفتاری انجام می‌دهند. همچنین ممکن است به دلیل ملاحظات شخصی، اجتماعی، سیاسی و ... علت یا دلیل رفتار خود را برای پژوهشگر مطرح نکنند.

روش‌شناسی انتقادی و تفسیری غایت حقیقت‌یاب علم را در نظر نمی‌گیرند و از هدف علم دور می‌شوند، اما روش‌شناسی پوزیتیویستی غایت علم را دستیابی به حقیقت می‌داند. بنابراین روش‌شناسی تفسیری و انتقادی می‌تواند این ویژگی را از روش‌شناسی پوزیتیویستی بگیرند و اهداف انحرافی را که برای علم در نظر گرفته‌اند کنار بگذارند. تأکید صرف بر دانش عامه از سوی روش‌شناسی تفسیری برای فهم رفتار کنشگران کافی نیست. موضوع علوم اجتماعی نیز صرفاً رفتار افراد نیست، بلکه ساختارهای اجتماعی، ارزش‌ها، سنت‌ها و... نیز جزو موضوع علوم اجتماعی‌اند. روش‌شناسی پوزیتیویستی به مطالعه ساختارها و رفتار قابل مشاهده می‌پردازد و انگیزه‌های رفتار و معانی آن را نادیده می‌گیرد و به اراده انسان توجه ندارد و انسان را تابع ساختارهای جامعه تلقی می‌کند. از سوی دیگر توجه به لایه‌های زیرین ساختارها و ارزش‌ها، بیشتر مورد توجه روش‌شناسی انتقادی است. اراده انسان، معانی رفتار، قصد و انگیزه افراد نیز بیشتر مورد توجه روش‌شناسی تفسیری است تا جایی که تأکید زیاد این روش‌شناسی بر معانی ممکن است موجب نادیده گرفتن رفتار قابل مشاهده و ساختارها شود. ملاحظه می‌شود ساختار، کارگزار و ارزش‌ها که موضوعات علوم اجتماعی‌اند، در هیچ‌کدام از روش‌شناسی‌های مذکور به‌صورت جامع بررسی نمی‌شوند و هر کدام بخشی از موضوعات علوم اجتماعی را بررسی می‌کنند نه همه آنها را. از این رو برقراری مبادله بین آنها موجب می‌شود موضوعات مذکور در روش‌شناسی تعامل‌گرا که مجموعه سه روش‌شناسی مذکور است، بهتر بررسی شود و همه‌جانبه‌نگری تحقق یابد. تأکید بر فهم نسبی و اینکه حقیقت چیزی است که بر زبان جاری می‌شود، موجب شکل‌گیری ویژگی ذهنی‌گرایی و نسبی‌گرایی در روش‌شناسی تفسیری شده است. همچنین این روش‌شناسی حقیقت را دست‌نیافتنی می‌داند. علت اینکه روش‌شناسی تفسیری حقیقت را دست‌نیافتنی می‌داند، این است که نظریه‌پردازان آن معتقدند در عصر جدید به دلیل شبیه‌سازی و مدل‌سازی در اثر گسترش وسایل اطلاعاتی و ارتباطی، دروغ به راست و راست به دروغ تبدیل می‌شود و چیزهای مصنوعی از چیزهای واقعی، واقعی‌تر نشان داده می‌شود. از این رو تشخیص اینکه چه چیزی واقعی است و چه چیزی ساختگی، دشوار است، به این دلیل نتیجه می‌گیرند که حقیقت دست‌نیافتنی است. هرچند مدل‌سازی مشکلات زیادی را برای تشخیص درست از نادرست به وجود آورده است؛ اما انسان می‌تواند با به‌کار بردن ابزارهای پیشرفته، درست و حقیقت را از نادرست و ساختگی تمییز دهد. دشواری در دستیابی به حقیقت به معنای دست‌نیافتنی بودن حقیقت نیست. محافظه‌کار بودن، تأکید صرف بر توصیف، تأکید صرف بر فهم، نسبی‌گرایی و ذهنی‌گرایی، از جمله ویژگی‌های روش‌شناسی تفسیری است که ضعف این روش‌شناسی محسوب می‌شود و موجب بروز مشکلاتی در این روش‌شناسی شده است. هرچند پدیده‌های

اجتماعی برساخته اجتماع است، ساختارهای اجتماعی مانند فرهنگ، قوانین، سنت‌ها، سیاست، اقتصاد، نهادهای مختلف اجتماعی، آداب و رسوم و عرف، تجارب و مهارت‌های افراد، تربیت و شخصیت تکوین‌یافته افراد و... پس از شکل‌گیری و نهادینه شدن، به‌سادگی قابل تغییر نیستند و فرصت‌ها و محدودیت‌هایی برای کارگزاران ایجاد می‌کنند. بنابراین نوعی ثبات در عین تغییرپذیری در پدیده‌های اجتماعی وجود دارد. روش‌شناسی انتقادی و تفسیری زیاد بر برساختگی و تغییر تأکید دارند و ثبات و تداوم را در ساختارهای مذکور اجتماعی در نظر نمی‌گیرند. در جریان مبادله بین روش‌شناسی‌های موجود، روش‌شناسی انتقادی و تفسیری می‌تواند ویژگی ثبات را از روش‌شناسی پوزیتیویستی اخذ کنند و در ویژگی تغییر افرطی خود جرح و تعدیل ایجاد کنند. از این طریق ویژگی ثبات در کنار تغییر در روش‌شناسی انتقادی و تفسیری ایجاد می‌شود. همچنین ویژگی علم خالی از ارزش نیست، درست است، اما نباید این اصل به ارزش محوری در روش‌شناسی انتقادی و تفسیری تبدیل شود. در این زمینه در این ویژگی باید به‌ویژه در روش‌شناسی انتقادی جرح و تعدیل صورت گیرد و در کنار تأکید بر این اصل، راهکارهای مهار دخالت دادن ارزش‌ها نیز مورد توجه قرار گیرد. برای مهار دخالت ارزش نیز می‌توان مبادله‌ای بین روش‌شناسی انتقادی و تفسیری از یک سو، و روش‌شناسی پوزیتیویستی از سوی دیگر برقرار کرد. بی‌طرفی ارزشی مورد تأکید روش‌شناسی پوزیتیویستی است و علم آمیخته با ارزش نیز با ابعاد زیاد مورد تأکید روش‌شناسی انتقادی و تفسیری است، اما در واقع بر خلاف دیدگاه روش‌شناسی‌های مذکور، نه علم کاملاً آمیخته با ارزش است و نه کاملاً بی‌طرف است. لازم است در جریان برقراری مبادله میان روش‌شناسی‌های مذکور جنبه‌هایی از ویژگی یکدیگر را مبادله کنند تا این دیدگاه در روش‌شناسی‌های مذکور شکل بگیرد که علم هرچند بی‌طرف نیست و ارزش‌ها در آن دخالت دارد، می‌توان دخالت ارزش‌ها را مهار کرد و به حداقل رساند. روش‌شناسی تعامل‌گرا به دلیل اینکه در این پژوهش روش‌شناسی‌های مذکور زیرمجموعه آن مفروض گرفته شده، می‌تواند این وضعیت را در خود تحقق بخشد. از نظر مشارکت‌کنندگان، دغدغه تفسیرگرایان پرداختن به تفاوت‌های بنیادین واقعیت‌های طبیعی و اجتماعی و همچنین روش مناسب برای تحقیق در مورد آنهاست. اما روش‌های علوم طبیعی می‌توانند با اصلاح کم و بیش، برای علوم اجتماعی نیز مناسب باشند. بنابراین علوم اجتماعی نه روشی کاملاً مستقل از روش علوم طبیعی دارد و نه صرفاً به روش‌های علوم طبیعی محدود است. بین روش‌های علوم مختلف تفاوت‌های مهمی در کنار شباهت‌ها، وجود دارد. در این زمینه نیز لازم است مبادله‌ای بین ویژگی قائل بودن به تفاوت روش علوم طبیعی و علوم اجتماعی، روش‌شناسی تفسیری و انتقادی و ویژگی تأکید بر شباهت روش علوم طبیعی و اجتماعی، روش‌شناسی پوزیتیویستی برقرار شود تا علاوه بر

شباهت‌ها، تفاوت‌های روش علوم طبیعی و علوم اجتماعی نیز مورد توجه قرار گیرد. از این طریق ویژگی بینابینی مذکور نیز، در روش‌شناسی تعامل‌گرا که براساس فرض ما مجموعه روش‌شناسی پوزیتیویستی، انتقادی و تفسیری است، تحقق می‌یابد.

تأکید بر عاملیت صرف که موجب اراده‌گرایی می‌شود و امکان تبیین، پیش‌بینی و تعمیم را از بین می‌برد، و تأکید صرف بر ساختار که موجب نادیده گرفتن اراده و انگیزه انسان، توجه صرف بر ساختار و تبدیل انسان به شیء به‌منظور تحقق امکان تعمیم و پیش‌بینی در روش‌شناسی پوزیتیویستی می‌شود، هر دو ایراد دارد؛ زیرا انسان بین جبر و اختیار قرار گرفته است. در نظر گرفتن تعامل بین ساختار و کارگزار در مطالعات علوم اجتماعی امکان توصیف، تبیین، تعمیم و پیش‌بینی محتاطانه‌را فراهم می‌سازد. پروراندن روش‌شناسی تفسیری، پوزیتیویستی و انتقادی در جریان برقراری تعامل مداوم بین آنها، امکان رفع این مشکلات را در راستای شکل‌گیری روش‌شناسی تعامل‌گرا فراهم می‌سازد. در این زمینه نیز مبادله‌ای می‌توان برقرار کرد. روش‌شناسی انتقادی به ساختار و کارگزار توجه دارد، اما نه کاملاً ساختار را بررسی می‌کند و نه کاملاً کارگزار؛ زیرا دانش عامه را پست می‌شمارد و همه کارگزاران را مورد توجه قرار نمی‌دهد، بلکه صرفاً کسانی را در نظر دارد و آگاه می‌کند که آنها را تحت سلطه محسوب می‌کند. از سوی دیگر، در نقد ساختارهای جامعه بسیار رادیکال عمل کرده و جنبه‌های مثبت آنها را لحاظ نمی‌کند و خواستار تغییر همه آنهاست. درحالی‌که جنبه‌های مثبتی در ساختارهای جامعه وجود دارد و در جریان بازسازی یا اصلاح آنها باید مدنظر قرار گیرد یا برخی ساختارها کارکرد مثبتی دارند و مشکلی ندارند و در نتیجه نیازمند تغییر نیستند. بنابراین در مورد این ویژگی نیز، روش‌شناسی پوزیتیویستی می‌تواند ویژگی ساختارگرایی خود را در اختیار روش‌شناسی تفسیری قرار دهد و روش‌شناسی تفسیری نیز ویژگی اراده‌گرایی خود را در اختیار روش‌شناسی پوزیتیویستی بگذارد و از این طریق روش‌شناسی‌های مذکور می‌توانند ویژگی توجه به ساختار و کارگزار را با هم داشته باشند و در ویژگی ساختارگرایی صرف یا اراده‌گرایی صرف خودشان جرح و تعدیل ایجاد کنند. این ویژگی بینابینی نیز در الگوی روش‌شناسی تعامل‌گرا به‌عنوان مجموعه روش‌شناسی‌های مذکور تحقق می‌یابد. از نظر مصاحبه‌شوندگان، باید از هرمنوتیک آغاز کرد، اما در هرمنوتیک نباید ماند، زیرا نمی‌توانیم تبیین کنیم. باید با گفت‌وگو شروع کرد، اما باید تبیین نیز کرد. نباید ارزش را دخالت داد، ولی مَفَری از آن نیست؛ زیرا انسان موجودی اجتماعی است و نمی‌توان زمینه‌ها را کنار گذاشت. پدیده‌های اجتماعی وجودی مستقل دارند و می‌توان آنها را داوری کرد و نسبی‌گرایانه برخورد نکرد. از جمله مشکلات روش‌شناسی تفسیری تأکید زیاد بر فهم و نادیده گرفتن تبیین از یک سو و از سوی دیگر تأکید زیاد بر تفاوت‌ها و بی‌توجهی به تشابهات رویدادها، حوادث و

اوضاع و احوال است؛ لازم است در حرکت میان روش‌شناسی پوزیتیویستی، انتقادی و تفسیری برای پرورش آنها به‌منظور ارائه روش‌شناسی جامع‌تر، اندازه یا بُعد این ویژگی‌ها، به حالت طبیعی درآید. روش‌شناسی تفسیری می‌تواند ویژگی فهم خود را در اختیار روش‌شناسی پوزیتیویستی قرار دهد و روش‌شناسی پوزیتیویستی نیز می‌تواند ویژگی تبیین خود را در جریان مبادله در اختیار روش‌شناسی تفسیری قرار دهد و از این طریق ویژگی یکدیگر را اخذ و هم به فهم و هم تبیین توجه کنند. این ویژگی بینابینی نیز می‌تواند در الگوی روش‌شناسی تعامل‌گرا تحقق یابد. از سوی دیگر با توجه به حساسیت روش‌شناسی انتقادی نسبت به تغییر و بهبود وضعیت اجتماعی، می‌تواند موانع ساختاری اعتلا و پیشرفت قشرهای مردم جامعه را فراهم کند. بنابراین مبادله بین دو ویژگی روش‌شناسی انتقادی و تفسیری نیز (ویژگی تجویز روش‌شناسی انتقادی و ویژگی توصیف روش‌شناسی تفسیری) برای پروراندن دو روش‌شناسی و استفاده از آنها در پژوهش علمی اهمیت زیادی دارد، زیرا این دو روش‌شناسی با تعامل با یکدیگر امکان درک عمیق ساختارها و کارگزاران اجتماعی را فراهم می‌سازند. از نظر مصاحبه‌شوندگان پژوهش حاضر، در علوم اجتماعی چه بسا تبیین‌ها به پیش‌بینی نینجامد یا پیش‌بینی غلط از آب در آید. پژوهشگر علوم اجتماعی پیش‌بینی بی‌طرفانه نمی‌کند، بلکه با پیش‌بینی حوادث و رویدادها تلاش دارد به تحقق آنها کمک کند. بیشتر پیش‌بینی‌هایی که در علوم اجتماعی می‌شود، با هدف این است که تحقق یابند. از این رو ما در مورد پیش‌بینی‌هایمان بی‌تفاوت نیستیم. می‌خواهیم پیش‌بینی‌هایمان تحقق یابد. بنابراین پیش‌بینی الزاماً در تبیین ریشه ندارد و پیش‌بینی‌ها هم بی‌طرفانه مطرح نمی‌شوند. اما مهم‌ترین وظیفه عالم اجتماعی انتزاع درست واقعیت‌هاست. روش‌شناسی تفسیری و انتقادی می‌توانند ویژگی تعمیم و پیش‌بینی را از روش‌شناسی پوزیتیویستی اخذ کنند و از این طریق قوانینی با ثبات بیشتر نه کاملاً ثابت، برای علوم اجتماعی جست‌وجو کنند. روش‌شناسی پوزیتیویستی نیز می‌تواند ویژگی توجه به موارد خاص و استثنایی را که پیش‌بینی و تعمیم را به هم می‌زند، از روش‌شناسی انتقادی و تفسیری بگیرد و از این طریق در ویژگی پیش‌بینی افراطی خود را که به‌دنبال قوانین لایتغیر در علوم اجتماعی است، جرح و تعدیل ایجاد کند و پیش‌بینی‌های محتاطانه‌تری انجام دهد. این ویژگی توجه به عام و خاص نیز در الگوی روش‌شناسی تعامل‌گرا که حاصل مبادله بین روش‌شناسی‌های موجود بوده و الگوی جامع‌تر است، می‌تواند تحقق یابد. دفاع عملی یا کاربردی از نظریه انتقادی، مسئله‌آمیز است، چراکه به‌نظر می‌رسد نسبت به مسئله صدق بی‌توجه است؛ حال آنکه به‌نظر می‌آید که حتی یک نظریه انتقادی نیز، باید به‌واسطه صدق آزمون شود. نظریه نباید صرفاً به تغییر منجر شود، بلکه این تغییر باید پیشرفت باشد. اینکه چنین تغییری پیشرفت است یا خیر، به صادق بودن تبیین نظریه از شرایط اولیه وابسته است،

برای مثال کارگران جهان باید واقعاً سرکوب شده باشند تا نظریه انتقادی آنها را رهایی بخشد. اینکه آیا آنها سرکوب می‌شوند، مسئله‌ای مربوط به صادق بودن تبیین این نظریه از شرایط آنهاست. روش‌شناسی انتقادی به مسئله‌ی صادق تبیین‌هایش از شرایط و حوادث بی‌توجه است. در پروراندن این روش‌شناسی لازم است این خلأ در روش‌شناسی مذکور برطرف شود تا نتایج پژوهش معتبر براساس این روش‌شناسی حاصل آید. بسیاری از فاعلان در برابر ادعای نظریه‌پردازان انتقادی که آنها خودفریفته یا کژفهم هستند، مقاومت می‌کنند؛ نه اینکه ادعای روش‌شناسی انتقادی را بپذیرند، بلکه علیه ادعای آنها مقاومت می‌کنند. از دیدگاه آنها این ادعاها غیرعقلانی است. نظریه‌پردازان انتقادی به‌جای اینکه مقاومت فاعلان را دلیلی بر بازنگری در نظریه خود بدانند، آن را دلیلی برای بحث و بازاندیشی بیشتری در نظریه‌های سابق می‌پندارند. باید گفت اگرچه نظریه‌ها در معنای وسیع‌تر خاص زمان و مکان معین‌اند، با وجود این مفاهیم عمده و فرضیه‌ها باید بتوانند در برابر آزمایش‌های مداوم مقاومت کنند. این آزمایش‌های مداوم در جریان گفتمان پژوهش‌ها و کاربردهای نظریه صورت می‌گیرد. بنابراین نظریه برای دستیابی به اعتبار نیاز به آزمون دارد و تنها زمانی که در برابر آزمون تاب آورد، می‌تواند وارد مباحث و اندیشه‌های گروه‌های اجتماعی و حرفه‌ای شود. روش‌شناسی پوزیتیویستی با تأکید بر آزمون‌پذیری فرضیه‌های پژوهش می‌تواند نظریه‌هایی را که با روش کیفی از سوی روش‌شناسی انتقادی و تفسیری مطرح شده است، به روش کمی به آزمون بگذارد و میزان اعتبار نظریه‌ها را از این طریق تعیین کند روش‌شناسی تفسیری و انتقادی نیز می‌تواند با مطالعه طبیعی موارد خاص الگوها و فرضیه‌های آگاهانه‌ای را شکل دهند و در مجموع نظریه‌هایی مطرح کنند و برای آزمون در اختیار روش‌شناسی پوزیتیویستی قرار دهند. از این طریق بین روش کمی، روش‌شناسی پوزیتیویستی و روش کیفی روش‌شناسی تفسیری و انتقادی نیز مبادله و تعاملی برقرار می‌شود و امکان ارائه و آزمون نظریه در کنار هم فراهم می‌شود. ترکیب متفاوت روش کمی و کیفی نیز نوع خاصی از روش است که در روش‌شناسی تعامل‌گرا به‌عنوان الگوی پیشنهادی این مقاله می‌تواند تحقق یابد. بنابراین، در کنار در نظر گرفتن دوگانگی‌های موجود در مفاهیم و روش‌شناسی‌ها، لازم است نسبت عوامل دوگانه در نظر گرفته شود. با برقراری نسبت بین دوگانگی‌های موجود بسیاری از مشکلات و اختلافات موجود بر سر مفاهیم و روش‌شناسی‌ها از بین می‌رود. در نظر گرفتن سه وجود اصیل و تفکیک‌ناپذیر برای رفع دوگانگی‌های موجود در روش‌شناسی ضروری به‌نظر می‌رسد. برای مثال پژوهشگران علاوه بر در نظر گرفتن فرد و جامعه، رابطه بین آن‌ها را نیز در نظر بگیرند. یعنی به فرد و جامعه و رابطه بین آن‌ها نیز اصالت داده شود. همچنین بین روش کمی و روش کیفی نسبت بین آن‌ها نیز در نظر گرفته شود و نیز بین مکان و زمان جهت در نظر

گرفته شود و از این طریق دعوای متفکران بر سر اصالت به فرد است یا جامعه یا به روش کمی هست یا روش کیفی و... در علوم اجتماعی کمرنگ شود یا از بین برود.

یادداشت تحلیلی سوم

مفهوم جالب دیگر که اهمیت بیشتری در کدگذاری داشت، «ترکیب متفاوت روش کمی و کیفی» است. منظور از آن چیست؟ روش ترکیب متفاوت کمی و کیفی، برای جلب نقاط قوت هر یک از روش‌های کمی و کیفی به منظور رفع مشکلات روش دیگر استفاده می‌شود. هر دو روش از مشکلات فنی مشترک رنج می‌برند. یکی از مشکلات فنی به واکنش افراد مورد مطالعه بر می‌گردد. برای غلبه بر محدودیت‌های موجود در روش کمی و کیفی، هر کدام از این روش‌ها به دیگری وابسته‌اند. اگر دانشمندان علوم اجتماعی به دنبال استانداردسازی در کار علمی باشند، هیچ‌کدام از روش‌های مذکور همه استانداردها را در بر نمی‌گیرد. پژوهشگرانی که دغدغه عینیت، کلیت و تعمیم و قابل اتکایی یافته‌های خود را دارند، از روش کمی استفاده می‌کنند. یکی از اشکال مهم تکنیک‌ها یا روش‌های کمی این است که فرایند جمع‌آوری داده‌ها متفاوت از فرایند تحلیل است. بعضی از تکنیک‌ها یا روش‌ها مانند مصاحبه‌ها یا مشاهدات می‌توانند هم به روش کیفی و هم به روش کمی تفسیر شوند. به هر حال بعضی روش‌ها مانند تست‌های روان‌شناسی و نمونه‌گیری مشارکتی به‌طور معمول در روش کمی استفاده شده‌اند. هر دو روش کمی و کیفی قوت‌ها و ضعف‌های خاص خود را دارند. یکی از نقاط قوت روش‌های کمی این است که می‌توانند موقعیت‌های زیادی را دربرگیرند. در مجموع روش‌های کمی، زودبازده و مقرون به صرفه اقتصادی هستند. این روش‌ها برای پژوهشگرانی که منابع و زمان محدودی در اختیار دارند، مناسب‌اند. همچنین روش‌های کمی زمانی که نتایج آماری مورد تأکید بوده، مناسب‌ترند. از ضعف‌های روش‌های کمی نیز می‌توان به انعطاف‌ناپذیر و مصنوعی بودن آنها اشاره کرد؛ یعنی موضوع مورد مطالعه در شکل طبیعی آن مطالعه و بررسی نمی‌شود. همچنین روش‌های کمی فهم اندکی از فعالیت‌ها و رفتارهایی را که توسط مردم انجام می‌گیرد به دست می‌دهند. در نتیجه پیش‌بینی هر گونه تغییر در وضعیت آینده را دشوار می‌سازند. ضعف‌های روش‌های کمی، در بیشتر مواقع نقاط قوت روش‌های کیفی محسوب می‌شوند، زیرا روش‌های کیفی اغلب به فرایندهای تغییرات توجه دارند و از طریق مصاحبه و مشاهده با مردم فهم بهتر و عمیق‌تری از معانی مردم ارائه می‌دهند. به این دلایل روش‌های کیفی ابزار بهتری برای پژوهشگرانی محسوب می‌شوند که به دنبال ارائه نظریه در پایان پژوهش خود هستند. علاوه بر اینها، از طریق مصاحبه و مشاهده مردم، فرایند پژوهش در محیط طبیعی انجام می‌گیرد، بدون اینکه ایجاد محیط مصنوعی در کار باشد. اما روش‌های کیفی علاوه بر

قوت‌ها، ضعف‌هایی نیز دارند؛ زیرا فرایندهای مشاهده و مصاحبه عمیق برای جمع‌آوری داده‌ها می‌تواند وقت و منابع زیادی را به خود اختصاص دهد. بنابراین روش‌های کیفی برای مطالعاتی که منابع و وقت محدودی دارند، مناسب نیستند. در بیشتر موارد، یک پژوهش می‌تواند از روش‌های ترکیب کمی و کیفی استفاده کند. برای مثال روش یک پژوهش می‌تواند با یکی از روش‌های کمی شروع شود تا حقایق مناسبی را جمع‌آوری کند و فهم کلی را از موضوع مورد بررسی به دست آورد. سپس یکی از روش‌های کیفی به کار گرفته شود تا فهم عمیق‌تری از موضوع که با روش‌های کمی به‌طور کلی فهم شده است، به دست آید. در مجموع فهم هر دو نوع روش به شناسایی شیوه‌هایی کمک می‌کند که این دو روش مکمل یکدیگر و نه در تضاد با یکدیگر دیده شوند. در چنین حالتی می‌توان از ترکیب روش‌های کمی و کیفی به الگوی فرایند دست یافت که در مقاله حاضر آن را ترکیب متفاوت روش کمی و کیفی نامگذاری کردیم.

کدگذاری محوری

این اشخاص در قالب یک متن به ما می‌گویند روش‌شناسی آلترناتیو و بومی در علوم اجتماعی چیست، چگونه می‌توان آن را ایجاد کرد و چرا ضرورت دارد. اما هنگام تحلیل داده‌ها، این متن را به مفاهیمی بر می‌گردانیم که جانشین آن کلمات مصاحبه‌شوندگان می‌شوند. مانند تکرر روش‌شناسی و سردرگمی در انتخاب نوعی از روش‌شناسی، برقراری تعامل بین روش‌شناسی‌های موجود، نگرستن به هر چیز در بستر خودش، روش‌شناسی آلترناتیو، روش‌شناسی تعامل‌گرا، تأثیر متقابل روش و موضوع بر یکدیگر، ترکیب متفاوت روش کمی و کیفی، روش‌شناسی تعامل‌گرا رفع‌کننده نیازهای پژوهشی، اعتبار روش‌شناسی بومی به دلیل تکرر فرهنگی و ناقص بودن هر یک از روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی، افق خاص داشتن روش‌شناسی بومی و پروراندن روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی. با توسل به این مفاهیم که می‌توانند مقوله فرعی مقوله اصلی روش‌شناسی آلترناتیو و بومی باشند، روش‌شناسی آلترناتیو و بومی را در علوم اجتماعی توضیح می‌دهیم. برای تمام این کدها از لحاظ بُعد حد تعیین کرده‌ایم. برای مثال «تکرر» روش‌شناسی و «سردرگمی» در انتخاب نوعی از آن، نگرستن به هر چیز «در بستر خودش»، روش‌شناسی آلترناتیو «روش‌شناسی تعامل‌گرا»، «تأثیر متقابل» روش و موضوع بر یکدیگر، «برقراری تعامل» بین روش‌شناسی‌های موجود، «افق خاص داشتن» روش‌شناسی بومی، «ترکیب متفاوت» روش کمی و کیفی، روش‌شناسی تعامل‌گرا «رفع‌کننده نیازهای پژوهشی» اعتبار روش‌شناسی بومی به دلیل «تکرر فرهنگی»، و «ناقص بودن» هر یک از روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی. بنابراین هنگام تحلیل

داده‌ها، در واقع دو سطح از توضیح وجود دارد؛ یکی تحلیل کلماتی که بر زبان پاسخگو رفته است که در مرحله کدگذاری باز انجام می‌گیرد و دیگر در سطح مفهوم‌سازی ما از این کلمات که در مرحله کدگذاری محوری انجام می‌پذیرد. «روش‌شناسی آلترناتیو و بومی در علوم اجتماعی» چیزی است که مصاحبه‌شوندگان آن را نوع روش‌شناسی ممکن در علوم اجتماعی محسوب می‌کنند. برگردان ما و تعریفمان از این پدیده (روش‌شناسی آلترناتیو و بومی) یا آنچه در این موقعیت در جریان است، آن است که این شرایط ساختاری با راهبرد یا عمل/تعامل‌های مختلف از جمله نزدیک کردن افق روش‌شناسی‌های موجود به یکدیگر، برقراری تعامل بین روش‌شناسی‌های موجود، پروراندن روش‌شناسی انتقادی و تفسیری و ترکیب متفاوت روش کمی و کیفی ایجاد می‌شود؛ یعنی اینها صرفاً برخی از مقوله‌های هستند که به نظر مصاحبه‌شوندگان، هم‌اکنون می‌توان برای ایجاد روش‌شناسی آلترناتیو و بومی از آنها استفاده کرد. از این رو لازم است با برقراری عامل و مبادله میان روش‌شناسی‌های موجود، ویژگی‌ها و ابعاد بیشتری از روش‌شناسی مذکور را بشناسیم و آنها را بپرورانیم. این تفسیر ما از رویداد است.

مدل نظری روش‌شناسی آلترناتیو و بومی

در داده‌ها، این مقوله‌ها به‌عنوان مقوله‌های فرعی مربوط به مقوله اصلی انتخاب شدند و مدل نظری به‌وجود آمد. شرایط علی از این اطلاعات به‌دست آمد که به شکل‌گیری تجارب خاصی در زمینه تعامل روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی انجامید. این شرایط علی عبارتند از: ۱. تکثر روش‌شناسی، ۲. سردرگمی در انتخاب نوع روش‌شناسی، ۳. ناقص بودن هر یک از روش‌شناسی‌های موجود در علوم اجتماعی و ۴. تکثر فرهنگی. راهبرد یا عمل/تعامل برای ایجاد شرایط ساختاری، به سه شکل «برقراری تعامل میان روش‌شناسی‌های موجود، پروراندن روش‌شناسی انتقادی و تفسیری و ترکیب متفاوت روش کمی و کیفی» صورت می‌گیرد. این راهبردها تحت تأثیر شرایط زمینه‌ای و موقعیتی خاصی قرار گرفتند. این علائم زمینه‌ای عبارتند از بُعد یا قلمرو، تکرار، شدت، زمان. براساس تکرار مقوله‌های فرعی به‌عنوان ویژگی مقوله اصلی، علائم زمینه و موقعیت شکل گرفته است: از ابتدای شکل‌گیری روش‌شناسی ترکیبی، بحث ایجاد روش‌شناسی آلترناتیو و جامع که نواقص روش کمی یا کیفی صرف یا روش‌شناسی‌های موجود را نداشته باشد، مطرح بوده است. قلمرو یا ابعاد روش‌شناسی آلترناتیو و بومی از علوم اجتماعی و علوم انسانی تا علوم تجربی و ریاضی متفاوت بوده است. روش‌شناسی آلترناتیو، روند یا فرایندی است که همواره در تکرار بوده و شدت آن با گذشت زمان در محافل علمی، از کم تا زیاد متفاوت بوده است. زمان مطرح شدن روش‌شناسی ترکیبی

به‌عنوان روش‌شناسی آلترناتیو، از دهه‌های آخر قرن بیستم تا اکنون به شیوه‌های مختلف نوسان داشته است. با توجه به کاستی‌هایی که در استفاده از هر کدام از روش‌شناسی کمی و کیفی به‌تنهایی مطرح است، زمینه ظهور رویکرد پراگماتیستی ایجاد شده است. مقوله یا پدیده روش‌شناسی آلترناتیو در علوم اجتماعی از نظر شدت، تکرار، مدت و ابعاد متفاوت بوده و ادامه یافته است و براساس پژوهش انجام‌گرفته، نوعی خاص از روش‌شناسی آلترناتیو و بومی، یعنی روش‌شناسی تعامل‌گرا به‌عنوان ساختار، به جامعه علمی پیشنهاد می‌کنیم. علاوه بر زمینه و موقعیت، شرایط مداخله‌گری نیز وجود داشته است. شرایطی که بر برقراری تعامل بین روش‌شناسی‌های موجود و ترکیب متفاوت روش کمی و کیفی تأثیر می‌گذارد. براساس نقش مقوله‌هایی مانند «تأثیر متقابل موضوع و روش بر یکدیگر، نگرستن به هر چیز در بستر خودش و افق خاص داشتن روش بومی» در کدگذاری، به این ترتیب شرایط مداخله‌گر شناسایی شدند. پیامد عمل/تعامل، برای برخورد با شرایط ساختاری مسئله‌دار موجود در علوم اجتماعی، به شکل‌گیری روش‌شناسی آلترناتیو و بومی در علوم اجتماعی منجر می‌شود. عمل/تعامل‌های جدیدی نیز پس از شکل‌گیری روش‌شناسی آلترناتیو و بومی رخ خواهند داد که پیامدهای آنها نیز می‌تواند متعدد باشند.

نتیجه

این پژوهش ترکیب متفاوت روش کمی و کیفی به‌صورت متفاوت را به‌منزله الگوی فرایندی برای ایجاد الگوی روش‌شناسی تعامل‌گرا به‌عنوان ساختار، ارائه داد. مشخص شد هر یک از ویژگی‌های روش‌شناسی‌های پوزیتیویستی، تفسیری و انتقادی زیرمجموعه روش‌شناسی تعامل‌گرا به‌عنوان الگوی ساختاری پیشنهادی این مقاله، هستند. در الگوی روش‌شناسی تعامل‌گرا، عینیت و ذهنیت، فهم و تبیین و پیش‌بینی، خاص‌گرایی و عام‌گرایی، ثبات و تغییر در پدیده‌های اجتماعی، ساختار و کارگزار، روش کمی و روش کیفی، تفاوت و تشابه روش علوم طبیعی و علوم اجتماعی، بی‌طرفی علم و آمیختگی علم با ارزش‌ها، توصیف و تجویز و تبیین، نظریه و عمل و... و نسبت بین ویژگی‌های مذکور اصیل هستند و از این طریق دوئیت‌انگاری را کنار می‌گذاریم و صرفاً نمی‌گوییم یکی از ویژگی‌های مذکور اصیل است، بلکه در عین پذیرش اصالت موارد مذکور، نسبت و رابطه بین ویژگی‌های مذکور را نیز، اصیل می‌دانیم. در صورت تحقق این امر، شاهد رفع نظام دوارزشی یا دوآلیسم در روش‌شناسی علوم اجتماعی خواهیم بود و از این طریق روش‌شناسی جامع‌تر و غنی‌تری نیز برای مطالعه موضوعات علوم اجتماعی خواهیم داشت؛ زیرا موضوعات علوم اجتماعی بر خلاف دیدگاه روش‌شناسی پوزیتیویستی، انتقادی و تفسیری تنها یک موضوع خاص نیستند، بلکه شامل ساختارها، افراد،

ارزش‌ها، معانی و انگیزه‌های رفتار و مواردی از این دست هستند. الگوی روش‌شناسی تعامل‌گرا می‌تواند با برقراری تعامل بین روش‌شناسی‌های زیرمجموعه خود، مبادله‌ای بین ویژگی‌های روش‌شناسی‌های پوزیتیویستی، انتقادی و تفسیری، ترتیب دهد و از این طریق همه‌جانبه‌نگری را در روش‌شناسی علوم اجتماعی تحقق بخشد. بنابراین روش‌شناسی تعامل‌گرا که در این پژوهش پیشنهاد شد، زمانی اعتبار پیدا می‌کند که از سوی جامعه علمی پذیرفته شود. هر نظریه‌ای به‌ناچار ارزش‌هایی را با خود حمل می‌کند که این ارزش‌های متفاوت که در نظریه‌ها نهفته است، اجرای آنها را بدون پالایش در جوامع و فرهنگ‌های دیگر با مشکل مواجه می‌کند. بنابراین جامعه علمی ما باید حداقل این نقش را برعهده بگیرند، هرچند انتظار حداکثری نظام ج.ا.ایران و جامعه، نظریه‌پردازی است.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. استراوس، انسلم و کوربین، جولیت (۱۳۸۵). اصول روش پژوهش کیفی (نظریه زمینه‌ای): رویه‌ها و شیوه‌ها، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲. استراوس، انسلم و کوربین، جولیت (۱۳۹۰). مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای، ترجمه ابراهیم افشار، تهران: نشر نی، ۱۵۶-۱۵۴، ۱۴۵-۱۴۶، ۳۵.
۳. ر.ک. فیلیسین شاله (۱۳۵۰). شناخت روش علوم با فلسفه علمی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. فرهنگ لغت دهخدا، عمید و معین.

ب) خارجی

5. Glaser, B. G., & Strauss, A. L. (2009). The discovery of grounded theory: Strategies for qualitative research. Transaction Publishers, 3-7.
6. Mansourian, Yazd an (2006) "Adoption of grounded theory in LIS research, Department of Information Studies", UK: university of Sheffield, 16-18.
7. Sandeloswski, M. (1995). "Sample size in qualitative research. Research in nursing & health", 18(2). :117-128.
8. Strauss, A. L. (1987). "Qualitative analysis for social scientists". Cambridge: Cambridge University Press, 1-5.
9. Strauss, A., & Corbin, J. (1990). "Basics of qualitative research: Grounded theory procedures and techniques" Newbury park, CA: Sage, 4-8.
10. Strauss, A., & Corbin, J. (1998). "Basics of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory" Thousand Oaks, CA: Sage Publications, -2-3.